

دکتر محمد علی غلامی نژاد (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر محمد تقوی (استادیار دانشگاه فردوسی مشهد)

محمدرضا براتی (دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی)

بررسی تطبیقی شخصیت بهرام در شاهنامه و هفت پیکر*

چکیده

شخصیتهای تاریخی از قهرمانان عمده داستانهای حماسی، عاشقانه و تعلیمی بوده‌اند. یکی از این شخصیتهای بهرام گور است که نظامی پس از فردوسی به بهترین وجه و در قالب شخصیتی آرمانی به وصف و ترسیم خصلتها، گفتار و رفتار او پرداخته است. رعیت پروری، عدالت خواهی، شجاعت و دلاوری، خوش باشی، رامشجویی و ذوق شاعرانه، به گواه مورخان اسلامی، از بهرام گور پادشاهی محبوب ساخته است. طولانی‌ترین داستان در شاهنامه بعد از خسرو انوشیروان، مربوط به زندگی بهرام است. نظامی نیز در چالشی با فردوسی، در منظومه‌ای مستقل به نام بهرام نامه یا هفت پیکر به شرح زندگی او پرداخته است. این دوشاعر با رویکردی خاص، زندگی او را تصویر کرده‌اند. در این گفتار به بررسی شخصیت بهرام از نظر این دو شاعر می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها: فردوسی، نظامی، شاهنامه، هفت پیکر، بهرام.

۱. بهرام در اسطوره و تاریخ

نام بهرام در متون اوستایی «ورثرغنه» و در فارسی میانه «ورهران» به معنی «آماده نبرد»، «درهم شکننده مقاومت» و همچنین به مفهوم «کشندهی ورتره» (نام اژدهایی) است. «در اسطوره شناسی ایران بهرام به اصل مطلق نیرویی تبدیل می‌شود که بر هر نوع بدی پیروز می‌گردد. او بزرگ فرشته جنگجو و زاده آتش است. در زمان پادشاهان ساسانی، آتش اصلی امپراتوری که هرگز خاموش نمی‌شد و همه مشعلهای مقدس دیگر را با آن روشن می‌کردند، آتش بهرام است که آتش پیروز نام گرفته بود» (بری، ۱۳۸۵: ۹۲). «ورثرغنه»، «ورهرام» یا «بهرام» در کتاب «ودا» و «اوستا» به اشکال و معانی مختلف مطرح می‌شود و تجلیات گوناگونی دارد.^۱

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۳/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۹/۲۷

گرچه نیروی اعطایی بهرام به آریاییها به حدی است که آنان تمام دشمنان خود را ناتوان می‌کنند، ولی قدرت و توانایی بهرام تنها به جنگ و پیروزی محدود نمی‌شود، بلکه صفات و ویژگیهایی چون مردانگی، توانایی جنسی و سلامت و تمامیت جسمی نیز دارد که سیمای او را پیچیده تر می‌کند. در دوره‌های بعد «بهرام بویژه به عنوان ایزد حامی مسافران نیز ستایش می‌شود» (دانش نامه جهان اسلام، ۱۳۷۷: ۷۸۱). همچنین در آغاز بهرام یشت، اهورا مزدا در پاسخ زردشت، ایزد بهرام را ایزدی می‌خواند که در میان ایزدان مینوی زیناوندتر (تمام سلاح) از همه است. در ادبیات دینی ایرانیان آمده است که روان هرکس در روز چهارم پس از مرگ، هنگام سپیده بامداد بر سر چینود پل با ایزدان سروش و باد و بهرام از یک سو و استوویذتو، دیو مرگ و یارانش از سوی دیگر روبرو می‌شود. گروه نخست می‌کوشند تا او را به بهشت رهنمون شوند و گروه دوم تلاش می‌کنند تا وی را به دوزخ بکشانند (اوستا، ۱۳۸۲: ۹۵۱/۲). ستاره مریخ را هم در فارسی بهرام می‌خوانند. همچنین نام روز بیستم ماه نیز هست که نگاهبانی آن به ایزد بهرام سپرده شده و زردشتیان این روز را جشن می‌گیرند و به نیایشگاه آتش بهرام می‌روند.

بهرام در عصر ساسانیان به طور خاص مورد توجه بوده است. او ایزد پاسدار شاهان است و پنج تن از شاهان ساسانی بهرام نام داشته‌اند. حتی گروهی از نامداران آن روزگار نامزد چنین نامی بوده‌اند؛ چرا که او اصل هر نوع بدی و هر گونه دشمنی را از پای در می‌آورد.

«سلاح او همانند سلاح ایندرا، گرز، است که سانسکریت آن واجره، در زبان اوستا واژه و در فارسی جدید گرز نامیده می‌شود. چماقی گاو سر می‌شود که خود تجسم خداست، زیرا دشمن را هلاک می‌کند» (بری، همان: ۹۲). او فرشته پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است. در هنگام جنگ و نبرد باید هم‌آوردان برای پیروزی یافتن و چیره شدن بدو متوسل شوند و او را به یاری بخوانند. «پیداست که ایرانیان جنگاور و رزم‌آزما که همواره در میدانهای جنگ در زد و خورد بودند تا چه اندازه به ایزد بهرام اهمیت می‌دادند» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۱۱۲/۲).

لقب بهرام، نه تنها در منابع اسلامی چون تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری و اخبار الطوال، بلکه در متنهاى پهلوی مانند زند و همن یشن و شهرستانهای ایران، «بهرام گور» بوده است. در یک شعر مجعول نیز این لقب آمده است:

منم آن شیر شله منم آن ببر یله منم آن بهرام گور منم آن بوجبله

(ثعالبی، بی تا: ۲۶۵)

شهرت وی به «بهرام گور» به سبب علاقه یا چیره دستی او در شکار گور بوده است. خوارزمی گوید: «بهرام جور لقب بذلک لانه کان مولعاً بصیدالعیر» (خوارزمی، بی تا: ۶۵). همچنین واژه «گور» در فرهنگ

برهان به معنی «دشت و صحرا» نیز آمده است (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۱۸۵/۳): از این رو استاد زرین کوب می‌گوید: «به نظر می‌آید بیش از علاقه به شکار گورخر، آنچه موجب شهرت وی بدین نام شده است، شباهت احوال وی به این حیوان بیابانی باشد و درچالاک‌ی و عشق به بیابان» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۴۶).

بهرام برخلاف پدرش یزدگرد اول که در آثار تاریخی فردی بزهکار معرفی می‌شود، به خوشنامی، عدالت گستری و رعیت پروری مشهور است و همه صفات نیکو را در حد عالی داراست. قزوینی در *آثارالبلاد* در میان پادشاهان عجم ده تن را اشرف مخلوقات و چهارمین آنان را بهرام گور می‌داند (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۹). آثار مختلف علاوه بر عدالت و رعیت پروری، از احسان و نیکی، شجاعت و مردانگی و شکار و مهارت او در تیراندازی نیز یاد کرده‌اند. در کتاب *تاریخ قم* از دین‌مداری و رعیت پروری او سخن به میان آمده است (قمی، ۱۳۶۱: ۲۳ و ۱۸۷). جاحظ بصری نوشته است که بهرام، احسان و نیکی خود را به دیگر روز حوالت نمی‌کرد و در زمان به کار می‌بست و کسانی که به دیدارش می‌رفتند، همه را به نوعی از خود خشنود می‌ساخت. همچنین از بخشش و بخشایش او فراوان سخن گفته‌اند (جاحظ، ۱۳۰۸: ۱۳۲، ۴۵، ۱۵۰، ۱۹۰). فخرمدبّر درباره او می‌گوید: «نیک مردانه و عادل بود» (فخر مدبّر، بی تا: ۱۳ و ۹۸). این رفتار باعث شده است که مردم اعمالی را به او نسبت دهند که بیشتر به افسانه شباهت دارد، چنانکه ناصر خسرو در سفر نامه آورده است: «روی به اصفهان نهادیم، در راه به کوهی رسیدیم. درّه تنگ بود. عام گفتندی این کوه را بهرام گور به شمشیر بریده و آن را «شمشیر بُرید» می‌گفتند» (ناصر خسرو، بی تا: ۱۲۲). صاحب *مجمل التّواریخ و القصص* در وصف او گوید: «اندر پادشاهی، داد و عدل از همه نیکان بیفزود و از آن شادخوارتر پادشاه نبود و نباشد و دلیرتر. و مردم رعیت از آن به نشاط و رامشگری که در ایام بودندی به هیچ روزگار نبوده است. همواره از احوال جهان خبر، و کس را هیچ رنج و ستوه نیافت» (بی تا، ۱۳۱۸: ۶۹).

۲. شخصیت حماسی و پهلوانی بهرام

چنانکه اشاره شد مهارت در تیر اندازی و شکار و سوار کاری از ویژگیهای بارز شخصیت بهرام است. در *الفهرست* کتابی به نام «*تین الرمی*» به بهرام نسبت داده شده است (الندیم، بی تا: ۵۵۷). همچنین در *نورزنامه* از سلاح نامه‌ای به نام بهرام یاد شده است. در این اثر از ساخت نخستین تیر و کمان به دست کیومرث سخن به میان آمده و این که تیر اندازی به بهرام گور رسیده است (خیام، بی تا: ۳۹).

سخن گفتن از رشادت و پهلوانی او در آثار تاریخی مختلف بویژه در شبیخون علیه خاقان چین و سپاه او به خوبی نشان دهنده بعد حماسی و پهلوانی بهرام است.^۲ با این حال به گفته مقدسی: «تنها با کسانی

که به جنگ وی می آمدند پیکار می کرد و کسی را که متعرض وی نمی شد، هرگز متعرض نمی گردید» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۱۶/۳).

۳. شخصیت ادبی بهرام

بهرام به عنوان یک پادشاه و فرمانروای تمام عیار، طبق روایات تاریخی، در شاعری نیز شهرت دارد. چنانکه شمس قیس در باره این بعد شخصیتی اوسخن گفته است (شمس قیس، ۱۳۷۲: ۱۹۰-۱۹۱). عوفی نیز در بحث خود در باره اولین شعر و شاعر در ادبیات دری، به شهرت و علاقه بهرام بدین موضوع پرداخته است (عوفی، ۱۳۶۱: ۱۹-۲۰). همچنین در *نهایه‌الارب* نقل است که بهرام به زبان های مختلف از جمله عربی تکلم می کرده است. از جمله ایاتی که روز پیروزی برخاقان سروده و ایات دیگری نیز از او نقل کرده است (التویری، ۱۹۴۹: ۱۸۰/۱۵ و ثعالبی، بی تا: ۲۶۵). ظاهراً زبانهایی که او فراگرفته، هریک با دانش دقیقی ارتباط داشته است. زبان یونانی برای خواندن رساله‌های اخترشناسی، سانسکریت برای مراجعه به کتابهای پزشکی و عربی برای مطالعه فقه بوده است.

بر اساس آنچه به اجمال آورده شد می توان گفت بهرام از جمله شخصیت‌هایی بوده است که به اسطوره بدل شده است؛ چنانکه میرچا الیاده می گوید: گرایش اسطوره شناسی جهانی عبارت است از تبدیل پیچیدگی چندگانه بازیگران تاریخ به بزرگ نمونه‌های کردار قهرمانانه که به کمک افسانه‌ها جنبه تقدس به خود می گیرند. بدین ترتیب فردوسی و بعد از آن نظامی، از رهگذر تصویرهای گوناگون خود، از چهره خدای کهن ایرانی که زیر نقاب بهرام گور پنهان شده است، پرده برداشته اند (بری، همان: ۷۷).

۴. بهرام شخصیت محبوب فردوسی و نظامی

هم در شاهنامه و هم در هفت پیکر از بهرام سخن رفته است، ولی تصویر بهرام در این دو اثر با هم تفاوت اساسی دارد و برداشت دو شاعر در ارائه داستان زندگی این پادشاه متفاوت است. هر دو به گذشته مردم این سرزمین با دیده احترام می نگرند، ولی فردوسی به سلحشوری و پهلوانی ملت خویش دل بسته و نظامی در اعماق گذشته به راز و رمز زیستن این قوم، عاشقانه زیستن، وجه اخلاقی زندگی و آفرینش مدینه فاضله می اندیشد. گرچه به باور برخی سرانجام هر دو در قلمرو و تفکرات اساسی و اندیشه‌های والا یکی می شوند (رستگار فسایی، ۱۳۸۴: ۷۴-۷۵). تفاوت‌هایی در شیوه بیان این دوشاعر وجود دارد که به دوگانگی فرهنگی حاصل از شرایط تاریخی دو سرزمین خراسان و آذربایجان در قرنهای چهارم، پنجم و ششم هجری مربوط است. فردوسی در شیوه ادب حماسی و نظامی در ادب غنایی سرآمد است و هر دو

دارای مکتبی خاص با مقلدان بسیار هستند. این دو شیوه متفاوت نیز ناشی از جهان بینی سیاسی و کارکردهای نوع آثار دو حکیم فرزانه است.

حوادث مربوط به زندگی بهرام در شاهنامه در بخش تاریخی آمده است و آخرین رگه‌های حماسه در این قسمت دیده می‌شود. حکیم توس گرچه تاریخ این سرزمین را سروده و کاملاً بدان پای بند است و گرچه روایت‌های تاریخی را با تخیل و زبانی هنری و دخل و تصرف شخصی درآمیخته، اما پای بندی او نسبت به منابع تاریخی در مقایسه با نظامی بسیار بیشتر بوده است.

در هفت پیکر با توجه به جنبه غنایی اثر، شاعر چندان پای بندی به روایت تاریخی ندارد و نهایت دخل و تصرف را آن گونه که خود می‌خواهد در آن به عمل می‌آورد و شاید همین مسأله باعث شده که نظامی پرداختن به زندگی بهرام در هفت پیکر را نسبت به فردوسی در شاهنامه، «انگیختن حریر از پلاس» بداند. در این منظومه نیز چون شاهنامه، بزم، رزم، تاریخ، اسطوره و افسانه وجود دارد، اما شاهنامه بر محور رزم و هفت پیکر بر محور بزم می‌چرخد. گرچه در عصر نظامی، روزگار حماسه سرایی به سرآمده و عصر پرداختن به درون مایه‌های صرفاً معنوی و انسانی است، اما هفت پیکر دارای جنبه‌های حماسی نیز هست؛ چنانکه در منظومه اسکندرنامه که یک حماسه تاریخی محسوب می‌شود، گاهی صلابت و انسجام شعر حماسی جای خود را به مضمون پردازی و معانی ابهام آمیز می‌دهد که شایسته یک اثر حماسی نیست و همین امر کار او را از فردوسی متمایز می‌سازد.

شرایط زمانی و مکانی محیط گنجه که هم مرز با دشمن بوده و آمادگی رزمی مردم و بویژه جوانان این شهر و همچنین طبع شاعری نظامی باعث عشق و ارادت او به حکیم فرزانه توس و شاهنامه گردیده و او احتمالاً شاهنامه را می‌خوانده است. از میان شخصیت‌های گوناگون شاهنامه، کسانی چون خسرو پرویز، بهرام و اسکندر بیش از دیگران توجه او را به خود جلب کرده‌اند. داستان خسرو و شیرین را قبلاً به نظم درآورده و اکنون نوبت داستان بهرام است. با توجه بدانچه در باره زندگی بهرام در روزگار او بر سر زبانها بوده، با رویکردی خاص و متفاوت از فردوسی به نظم داستان بهرام پرداخته است. گرچه «سخنوری چاپک اندیشه» همه چیز در باره بهرام گفته و چیزی برای او باقی نگذاشته است، اما او از خرده لعلهای برجای مانده، گنجی به نام هفت پیکر خلق کرده است (نظامی، ۱۳۸۰: ۱۶ و ۸۳).

۵. بهرام در شاهنامه

از میان پادشاهان افسانه‌ای و تاریخی که فردوسی نام و ترجمه احوال ایشان را آورده است، پیداست که او به دو تن از آنان، یعنی خسرو به عنوان یک پادشاه حماسی و بهرام به عنوان یک پادشاه تاریخی نظری

مساعد داشته و دوستدار آنان بوده است. در بخش تاریخی شاهنامه، فردوسی با لطف و هواخواهی خاصی از بهرام سخن می‌راند. در میان شاهان ساسانی، سرگذشت خسرو انوشیروان در شاهنامه از همه طولانی‌تر است (محبوب، ۱۳۷۱: ۳۱۱). بعد از داستان خسرو انوشیروان، سرگذشت بهرام گور طولانی‌ترین داستان مربوط به وقایع زندگی شاهان در شاهنامه و در حدود ۱۵۹۳ بیت است. سرگذشت یزدگرد در ۶۹۳ بیت نقل شده، اما نود بیت مربوط به او و بقیه در باره سرگذشت بهرام است. بدین ترتیب وقایع مربوط به زندگی بهرام در شاهنامه، در ۳۳۰۰ بیت سروده است.

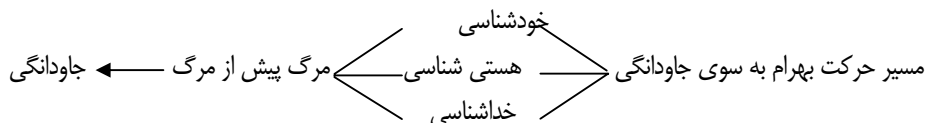
موضوع نشستن بهرام بر تخت شاهی را فردوسی در بخش جداگانه‌ای به نظم درآورده است که حاکی از توجه خاص شاعر به این بخش از زندگی اوست. اسناد تاریخی حکایت از آن دارد که بهرام پادشاهی شجاع، باتدبیر، دادگر و مردم دوست بوده و نسبت به دیگر شاهان ساسانی، توجه ویژه‌ای به مردم داشته است و شادمانی مردم را شادمانی خود می‌دانسته و هرگز از آنان غفلت نورزیده است. همین امر باعث گردیده او محبوب دو شاعر باشد؛ گرچه فردوسی با همه علاقه و ارادتی که نسبت به بهرام دارد، از افراط او در زن خواستن و زنی‌بارگی و خفت و خیزش با زنان انتقاد می‌کند و این کار را باعث تباهی او می‌داند. این موضوعی است که نظامی نیز بر آن تأکید می‌ورزد و عاقبت زیاده روی در چنین اموری را به خوبی به تصویر می‌کشد.

۶. بهرام در هفت پیکر

نظامی جریان زندگی بهرام را از مسیر تاریخی و واقعی آن خارج کرده است. به نظر می‌رسد او علاوه بر نقل تاریخ و قصه گویی، دغدغه سیاسی دارد و نگران اوضاع اجتماع و مردم عصر خویش است. ضمن شرح وقایع مربوط به زندگی بهرام، از ظلم و ستم و خودکامگی حاکمان عصر خود با زبانی جسارت آمیز که حکایت از تعهد و مسؤولیت پذیری او دارد، سخن می‌راند. وقتی سخن از داغ کردن گور توسط بهرام می‌رود، می‌گوید: بهرام گوران زیر چهار سال را نمی‌کشت و آنان را داغ و در دشت رها می‌کرد و کسی اجازه شکار کردن آنها را تا پایان عمر نداشت. بدین ترتیب گوران داغ شده برای همیشه از شکارشدن در امان بودند، اما در سرزمین ما که به گور خانه تبدیل شده است، موری نیست که دست زور و ستم بر او داغ ننهاده باشد:

در چنین گورخانه موری نیست که برو داغ دست زوری نیست
(هفت پیکر/ ۷۰)

بر این اساس به نظر می‌رسد سرودن هفت پیکر و ارائه شخصیت بهرام به عنوان الگویی موفق در پادشاهی و مردم‌داری، بهانه‌ای است برای اشاراتی غیر مستقیم به حاکمان زمان از جمله ممدوحش، علاءالدین کرپ ارسلان. مطابق طرحی حساب شده، در سه مرحله زندگی بهرام را به تصویر می‌کشد: مرحله آغازین (تولد و پرورش بهرام)، مرحله میانی (دوره پادشاهی و فرمانروایی او) و مرحله پایانی (ناپدید شدن او در غار و رسیدن به کمال و جاودانگی). به عبارت دیگر نظامی، دوران زندگی بهرام را از تولد تا مرگ دنبال کرده و سرانجام به جاودانگی رسانده است. طرح نظامی را در سرودن هفت پیکر می‌توان در نمودار زیر نشان داد:



بر این اساس می‌توان گفت نظامی در هفت پیکر هدفی متفاوت با حکیم توس دنبال کرده است. در هفت پیکر نیز مانند دو منظومه پیشین (خسرو و شیرین و لیلی و مجنون) عشق جایگاه والایی دارد، اما عشق در این اثر، رنگ آمیزیهای حماسی یا دراماتیک ندارد. همه جا عشق به کامیابی می‌انجامد و شاه برای رسیدن به معشوقه‌های خود هیچ درد و رنجی را متحمل نمی‌شود و به آسانی و از طریق زر و زور به آنان دست می‌یابد.

او در این منظومه به چالش با فردوسی برخاسته است، اما با مشکل اساسی مواجه است. چون فردوسی درباره چهره‌ای که او برگزیده، همه چیز را گفته است و او که نمی‌خواهد در دام تقلید و تکرار بیفتد، دچار مشکل اساسی است. نظامی از یک سو می‌گوید با خدای عهد کرده‌ام که آنچه دیگری گفته و اکنون خفته است نگوییم و اندیشه‌اش را مال خود نسازم؛ اما چون از سوی دیگر داستان و قهرمان داستان یکی است، از بازگفتن برخی مسایل چاره‌ای ندارد و ناچار از پلاس گفتار دیگران، حریر برانگیخته است. به طور خاص در باره داستان بهرام با اشاره به روایت فردوسی می‌گوید: دو زینت‌گر با کیمیای سخن خود، نقدهای کهن را تازه کرده‌اند، اولی مس را نقره خالص کرد، ولی من نقره را زر خالص می‌گردانم و جای شگفتی ندارد (نظامی، همان: ۸۳).

۷. شباهتها و تفاوتهای حوادث مربوط به زندگی بهرام در شاهنامه و هفت پیکر

۷-۱. شباهتها

۷-۱-۱. تولد و پرورش بهرام. طبق روایت شاهنامه، هفت سال بعد از پادشاهی یزدگرد، موبدان که از دست او در رنج و عذاب بودند به مقابله با او برخاستند و شاه هم کوشید از دخالت آنان در امور شاهی جلوگیری کند؛ چرا که آزادی دادن به دیگر مذاهب از جمله مسیحیت، موبدان متعصب را بسیار عصبانی کرده بود. سرانجام در آغاز سال هشتم پادشاهی اش و در نخستین روز از فروردین ماه کودکی از او متولد شد که نامش را بهرام نهاد. ستاره شماران اختر او را سعد یافتند و دریافتند که شاهی پارسا و شاد دل خواهد بود و بر هفت کشور فرمانروایی خواهد کرد. اما موبدان از ترس این که مبدا خلق و خوی او چون پدرش باشد، از یزدگرد خواستند کشوری بجوید که محل دانش و آرامش باشد و بهرام را به بدانجا فرستد که هنرهای مختلف بیاموزد. سرانجام سرپرستی بهرام به نعمان فرمانروای یمن واگذار گردید.

نظامی در آغاز داستان برای این که بتواند جهات مختلف شخصیت بهرام را روشن سازد، از برخی تمثالهای کمکی متضاد بهره می گیرد، از جمله پدر بهرام که در سیمای فرمانروایی بزهدار جلوه کرده است. او این نوع تضاد را طبیعی و جهان را سراسر متضاد می داند، چون با وجود این تضادهاست که حقایق روشن می شود. او نیز چون فردوسی تحت تأثیر تاریخ، یزدگرد را بزهدار خوانده و براین باور است که فرزندان او به پاداش ستمکاری اش می مرده اند.

هردوشاعر از واگذاری سرپرستی بهرام به فرمانروای یمن یاد کرده اند. نظامی می گوید یزدگرد بهرام را به نعمان سپرده، ولی فردوسی از منذر یاد کرده است. اسم دو نفر از حاکمانی که در پرورش بهرام نقش داشته اند، نعمان بوده است. در آن روزگار از حیث تاریخی، خاندان بنی لخم که اصلیتی یمنی دارند بر حیره فرمان می رانده اند. آنان دست نشاندگان پادشاهی ایران بوده و به منازره شهرت داشته اند؛ چون در بین آنان چندین فرمانروا به نام نعمان و منذر وجود داشته، برخی را دچار اشتباه کرده است. اما نظامی اسامی پرورش دهندگان بهرام را به درستی بیان کرده است: نعمان بن امرؤ القیس، منذر بن نعمان و نعمان بن منذر.

محل پرورش بهرام نیز به نقل مورخان اسلامی شهر حیره بوده است.^۳ اما فردوسی و به تبعیت او نظامی، مکان پرورش بهرام را یمن دانسته و قصر خورنق را نه در شهر حیره که در یمن دانسته اند. حیره در عراق کنونی و نزدیک شهر نجف قرار داشته و به داشتن آب و هوایی خوش و زمین حاصلخیز شهره بوده است. یمن نیز ارزش نمادین و روحانی در دوران اسلامی یافته است؛ چرا که جایگاه اویس قرنی

است و رسول مکرّم اسلام (ص) از جانب آن سرزمین نفس خوش رحمان استشمام کرده‌اند. ستاره سهیل نیز در این سرزمین درخشندگی خاصی دارد و بُرد و عقیق آن نیز شهرت دارد. از طرف دیگر یمن و ایمن به معنی دست راست و «سوی راست و دست راست با شرق و مشرق ارتباط پیدا می کند، زیرا اگر طوری بایستیم که رویمان به سوی شمال باشد، پشت سر جنوب و دست چپ مغرب و دست راست مشرق خواهد بود. پس... یمن و وادی ایمن نیز مثل شرق، رمز عالم علوی و عالم فرشتگان یا آن سوی فلک الافلاک که جایگاه عقول یا فرشتگان مقرب یا انوار قاهره و مدبره است خواهد بود، یعنی جایی که وطن اصلی روح انسان نیز از آن جاست و سرانجام باید به آنجا بازگردد» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۳۵۵). بنابراین انتخاب یمن به عنوان محل پرورش بهرام خالی از حکمت نیست. شایان ذکر است که یمن در روزگار بهرام تحت تسلط و فرمانروایی ایرانیان نبوده و در روزگار خسرو انوشیروان به تصرف آنان درآمده است.^۴

۷-۲. مهارت در تیراندازی و شکار. فردوسی و نظامی هر دو بر توانایی و مهارت بهرام در شکار و تیراندازی تأکید دارند و برای اثبات این امر، صحنه‌هایی از مهارت‌های او را به تصویر کشیده‌اند. موضوع به هم دوختن شیر و گور با یک تیر در شاهنامه و هفت پیکر هر دو نقل شده است. در شاهنامه صحنه‌های مربوط به شکار بهرام به فرمان منذر بر روی پرند نگاشته و به دربار یزدگرد ارسال شد تا او توانایی پسر را ببیند؛ ولی در هفت پیکر این تصاویر به فرمان نعمان بر دیواره قصر خورنق نقش بسته شد. این تفاوت بُعد حماسی شاهنامه و جنبه غنایی هفت پیکر را به خوبی نمایان می‌سازد.

۷-۳. داستان بهرام و کنیزک. از ایزودهای مهم هم در شاهنامه و هم در هفت پیکر، داستان بهرام و کنیزک است. فردوسی بعد از شرح ماجرای گزینش دو کنیز توسط بهرام، یکی از آنان را قهرمان این داستان قرار داده است.

به نقل شاهنامه، بهرام سوار بر شتر شده و کنیزک چنگ زن خود، آزاده را نیز بر پشت نشاند و به شکار مشغول بود. به گله‌ای غزال رسیدند. بهرام از او خواست بگوید چگونه آنان را از پای درآورد. آزاده از او خواست غزال ماده‌ای را نر و غزال نری را ماده کند. او با تیری دو شعبه هر دو شاخ غزال نر را جدا کرد و تیر دیگری از همان نوع بر پیشانی غزال ماده نشاند. بعد با کمان گروهه گوش آهوی دیگری خراشید. غزال زخمی پای خود را بالا برد تا گوشش را بخارد. بهرام با تیری پا و گوش غزال را به هم دوخت. سپس از روی غرور به آزاده نگریست. چشمان آزاده پر از اشک شد و کار بهرام را نشانه نامردی دانست و او را دیوانه صفت خواند. بهرام خشمگین شد و کنیزک را از بالای شتر به زمین افکند و زیر پای شتر هلاک کرد. بعد از آن زنی با خود به شکار نبرد.

هدف فردوسی در بیان این داستان، توصیف خوی زشت و ضعف پادشاه مغرور است که تحمل شنیدن حرف حق را ندارد و با وجود علاقه شدیدش به کنیزک، به آسانی او را می‌کشد. اما نظامی این حکایت را سرا پا دگرگون ساخته است. نام کنیزک در هفت پیکر «فتنه» است. در چنگ نوازی با شاه که در تیراندازی استاد است، برابری می‌کند. وقتی شاه سم و گوش گور را به هم دوخت، کنیزک او را آفرین نگفت و کارش را آسان و نتیجه تمرین زیاد دانست. این سخن بر شاه گران آمد. او را به سرهنگ دربار سپرد تا بکشد (به دست خود این کار را نکرد)؛ چون به گفته نظامی «زن کشی کار مردان نیست!»؛ اما کنیزک کشته نشد، بلکه در کوشک سرهنگ، هر روز گوساله‌ای را برگردن می‌گرفت و شصت پله بالامی برد. شاه که از روی خشم و غرور فرمان کشتن فتنه را داده بود، از کار خود سخت پشیمان بود. یک روز هنگام شکار، سرهنگ بهرام را به کوشک فراخواند. او بر بام کوشک سرگرم خوردن بود. در نهایت شگفتی زنی را دید که با چهره‌ای پوشیده گاوی بر دوش گرفته و به بام برآمد. شاه فریاد برآورد که این کار در اثر زورمندی نیست بلکه در اثر تعلیم و تکرار است:

اندک اندک به سالهای دراز کرده‌ای بر طریق ادمان ساز

(هفت پیکر / ۱۱۸)

درست شبیه پاسخی که فتنه در هنگام به هم دوختن گوش و سم گور توسط بهرام به او داده بود:

رفتن تیر شاه بر سم گور هست از ادمان، نه از زیادت زور!

(همان / ۱۱۰)

کنیزک در این هنگام از زیر رو بند، شاه را مورد خطاب قرار می‌دهد:

گفت: برشه غرامتی است عظیم گاو تعلیم و گور بی تعلیم؟

(همان / ۱۱۸)

شاه او را می‌شناسد و رو بندش کنار می‌زند. به دست و پایش می‌افتد و می‌گرید و عذرخواهی می‌کند. فتنه گفت اگر در هنگام شکار بر شاه آفرین نگفتم به این دلیل بود که چشم بد را از او دور سازم. بدین ترتیب فتنه با رفتار خود بهرام را از رفتار ناشایست و غرورش آگاه ساخت. همچنین نشان داد که هرکاری با تمرین و تکرار شدنی است. از طرف دیگر با از جان گذشتگی هرگونه چشم زخم و بلا از شاه دور کرد. مهر شاه نسبت به او چند برابر گشت و با حضور موبد او را به همسری خویش درآورد. پادشاه با ابراز محبت و احترام به زنی راستین، به مردی کامل و پخته تبدیل شد. در حالی که داستان شاهنامه چنین مضمون و نتیجه‌ای را در پی ندارد.

۷-۱-۴. اژدهاکشی بهرام. اژدها موجودی اهریمنی و شوم و کارش نابودی انسان و هستی است؛ اما در برابر نیروهای ایزدی و نیک اندیش ناتوان است و زود از پای در می‌آید. یکی از ویژگیهای اساطیر آریایی این است که پهلوانان در ماجراهای خود به پیکار اژدها می‌روند و این مبارزه به صورت جزئی از حماسه‌های پهلوانی درآمده است (بهار، ۱۳۷۵:۴۰)، چنانکه در حماسه ملی فریدون با اژدهای سه سر (ضحاک) جنگید و خواهران جمشید را آزاد کرد؛ گرشاسپ با اژدها نبرد کرد و آنها را آزاد ساخت؛ رستم در خان سوم اژدهایی را از پای درآورد و... و در اساطیر روم نیز به همین ترتیب رد پای یک اژدها مشهود است (گریمال، ۱۳۵۶: ۱/۱۵۱). بنابراین در همهٔ افسانه‌ها و اساطیر جهان به جز چین، اژدها نماد نیروهای پلید و ناپاک است.

بهرام از شاهان حق‌جویی است که در شاهنامه و هفت‌پیکر، البته با تفاوت، به جنگ اژدها رفته و آن را از پای درآورده است. در شاهنامه بهرام دو بار به مصاف اژدها رفته است. نخستین بار در بهارگاهی که با هزار تن از سواران به سوی توران می‌رفت، روز سوم پس از طلوع آفتاب ناگهان با اژدهایی روبرو شد. بی‌درنگ تیرخندگی بر سینهٔ او زد، تیر دوم را بر میانهٔ سر او نشاند و سپس از اسب فرود آمد و سینه‌اش را بردرید. اژدها مرد جوانی را بلعیده بود. بهرام با دیدن آن مرد در شکم اژدها بر او گریست.

دومین اژدها را وقتی که به طور ناشناس به هند سفر می‌کرد، کشت. شنگل پادشاه هند که شجاعت بهرام را دیده بود، از او خواست در هند بماند و سپاه سالار او در قنوج شود؛ چرا که می‌ترسید اگر بهرام به ایران باز گردد، قنوج را ویران کند. بدین ترتیب او را به جنگ اژدها فرستاد تا کشته شود. بهرام به یاری یزدان پاک برای کشتن اژدها به همراه راهنما و سی سوار از پهلوانان ایران به راه افتاد تا به دریا رسید. در تاریکی اژدهایی خشمگین یافت. سواران ایران ترسیدند و او را از کشتن آن برحذر داشتند. در پاسخ گفت: جان را باید به دادار سپرد. از چپ و راست بر او تیر باریدن گرفت. سرانجام چارچوبه‌ای بر سرش زد و با شمشیر و تبرزین گردنش را جدا کرد. از سراسر هندوستان خروشی برآمد که: آفرین دادار بر ایران زمین باد که چنین سواری در آن سرزمین زاده شده که با اژدها نبرد کرد و آن را کشت؛ به درستی که پادشاهی سزاوار اوست.

اما در هفت‌پیکر، بهرام یک بار به مصاف اژدها رفت، آن هم کاملاً متفاوت با شاهنامه. او برای شکارگوری در پی‌اش روانه شد. بهرام از بام تا شام این گور خر را تعقیب کرد. گور به غاری رسید. بهرام بر در غار اژدهای خفته‌ای دید. او چندین بچه گور را خورده بود. بهرام از هراس مرگ از شکار گور صرف نظر کرد. شگفت زده شد که چه تقدیر و سرنوشتی او را بدین جاکشاند است. گور از شاه خواست که دانش را از اژدها بستاند. او تیر دو شاخه‌ای در کمان نهاد و به سوی اژدها رها کرد. تیر بر چشمان اژدها نشست و او را کور کرد. تیر دیگری بر گلوی او زد و کامش را از هم درید. اژدها بانگی برآورد و بر زمین

افتاد. بهرام از دهان تا دُمش شکافت و بچه گوری در شکمش یافت. سپس به درگاه خداوند سپاس گفت و سجده کرد که موقتاً شد اژدها را از پای درآورد.

گور وقتی دید بهرام براسب نشسته و قصد تاختن به سوی دشت گوران دارد، از دور آمد و در غار خزید. بهرام متوجه شد و برای گرفتن او به سختی وارد غار شد. گور به شکرانه کشته شدن اژدها، بهرام را به گنج رهنمون کرد. او از غار خارج شد و در جست و جوی راه برآمد. بعد از ساعتی سپاهیان به طلب او آمدند. آنان را به درون غار فرستاد تا گنجها را بار کنند. بدین ترتیب بهرام پاداش خود را دریافت کرد. او ده بار شتر از آن گنج به سوی ایران و پدرش روانه کرد و ده شتر دیگر را به منذر و پسرش نعمان داد، چون گنج در نظرش مانند خاک، خوار بود. این موضوع از جهت نتیجه و پیام داستان به داستان یافتن گنج جمشید توسط بهرام در شاهنامه شباهت دارد (فردوسی، ۱۳۷۳: ۳۳۶/۷ به بعد).

با توجه به اینکه پادشاهان و پهلوانان اژدهاکش پاداش می یابند، بهرام مطابق روایت شاهنامه در هندوستان به شهرت و احترام رسید و در هفت پیکر نیز به گنج دست یافت. در نهایت اژدهاکشی را باید از خصوصیات نیروهای ایزدی و پهلوانان در ادب حماسی دانست. در هفت پیکر این ویژگی بهرام در بخش آغازین منظومه که جنبه پهلوانی دارد آمده است. با توجه به اینکه شاهنامه نسبت به هفت پیکر جنبه اسطوره‌ای قوی تری دارد، در آن دو بار از اژدهاکشی بهرام یاد شده است. تأکید هر دو شاعر بر جنبه عدالت خواهی و ابعاد ایزدی شخصیت بهرام است. مرد جوان و بچه گور بلعیده شده توسط اژدها را می توان نمادی از نفس انسان و اژدها را نمادی از دنیا دانست که آدمی را می بلعد و او باید خود را از شر آن نجات دهد.

۷-۱-۵. مهتری در کام شیر. به نقل شاهنامه. بعد از مرگ یزدگرد، مخالفان و از جمله موبدان از او به بدی یاد کردند و حاضر نشدند کسی از خاندانش را به شاهی برگزینند. آنان بر این باور بودند که بهرام نیز مغز، دل و اندیشه پدر دارد. بنابراین در جست و جوی شهریاری دیگر برآمدند. سرانجام پیری به نام خسرو را به شاهی برگزیدند. بهرام از وفات پدر و جانشینی خسرو به جای خویش آگاه شد. سوگ پدر بداشت. سپس منذر از نعمان خواست تا ده هزار سپاه برای یاری بهرام آماده سازد. سپاه به سوی تیسفون حرکت کرد. ایرانیان آگاه شدند و فرستاده‌ای نزد منذر روانه کردند. او نامه ایرانیان را به منذر داد و پاسخ آن را خواست. منذر از بهرام به بزرگی یاد کرد و پادشاهی را حق او دانست. سپاه منذر به جهرم رسید. منذر از بهرام خواست تا بزرگان ایران را نزد خود بخواند و اگر آنان او را به شاهی نپذیرند، حمله علیه ایران آغاز کند. عده‌ای پذیرفتند ولی کهنسالان او را خودکامه خواندند. منذر علت را پرسید. بزرگان ایران افرادی را که یزدگرد شکنجه کرده بود گرد کردند. اغلب آنان دست و پا و گوش و زبانشان بریده شده بود. منذر و بهرام

از دیدن این صحنه خشمناک و اندوهگین شدند. بهرام اعمال و رفتار پدرش را نکوهش کرد و گفت خود او نیز در ایوان پدر مدتی زندانی بوده‌است. سوگند یاد کرد که فقط راه حق را خواهد پیمود. سپس پیشنهاد کرد برای اتمام حجّت تاج را بر روی تخت شاهی نهند. دو شیر ژبان نیز از بیشه فراهم آورند. بین او و خسرو کسی که آرزوی شاهی دارد، تاج را از میان دو شیر بردارد. موبدان و خردمندان آن را پذیرفتند. این ماجرا در هفت پیکر هم با اندکی اختلاف در جزئیات به همین شکل نقل شده است. در هر دو اثر بهرام شیران گرسنه را از پای درآورد و گرچه پادشاهی حقّ مسلم او بود، ولی به آسانی به دست نیاورد و آن را در کام شیرجست و از این طریق شایستگی خود را برای جانشینی پدر به اثبات رساند. به گفته‌ی ابن ظفر^۵ موضوع شرط بندی و ربودن تاج از میان دو شیر با کمک عربهای حیره به موبدان تحمیل شده است. بهرام با دستهای خالی با دو شیر روبرو شد. او برگردۀ شیر نخست جست و او را خفه کرد، سپس سرش را چون گریز در دست گرفت و با آن، مغز شیر دوم را که به سویس حمله ور شده بود متلاشی کرد. در نتیجه خود تاج بر سر نهاد تا پادشاه عربها و غیرعربها شود. رویارویی بهرام با دوشیر، مضمون اسطوره‌ای ایرانی است که بهرام را به جایگاه خدایی اش (ورث‌غنه) بازگردانده است (بری، همان: ۱۱۷).

در روایت فردوسی، بهرام شیرها را با دست خالی از پای در نیاورد، بلکه با گرز گاوسر کشت:

همی رفت با گرزۀ گاو روی چو دیدند شیران پرخاش جوی

(شاهنامه، ۱۳۷۳: ۳۰۲/۷)

و بر این اساس روایت هفت پیکر مبالغه‌آمیزتر است. دو شیری که در دو سوی تاج با هم روبرو می‌شوند، از تاج به عنوان گوهر شاهی پاسداری می‌کنند. دو شیر در نظر نظامی نشانه خشم و آز هستند. هر فرمانروایی که تسلط بر جهان را می‌خواهد، درحقیقت باید براین فرومایگیها پیروز شده باشد. چنان که نظامی در داستان «فتنه» خشم و غرور بهرام را نشانه رفته‌است. همچنین شیرها را می‌توان جلوه‌ای دیگر از اژدها دانست که قهرمان باید بر آنها پیروز شود. تاج میان دو شیر، گوهر سرشت خود قهرمان است که گویی در دهان اژدها است و باید آن را برهاند. پیروزی او بر شیرها/ اژدها، مقدّمه بر سر نهادن تاج است. تاج گوهر وجود آدمی است که در صورت رسیدن به آن به شاهی رسیده است (بری، ۱۳۸۵: ۱۲۰). در هر حال در این شرط بندی، تنها شیردل‌ترین خواستار تخت و تاج می‌تواند آن را برآید. خسرو سالخورده این شرط را نمی‌پذیرد. تنها بهرام به نبرد شیران می‌رود، زیرا آنها را تنها شاهی مشروع که از تبار و نژاد شاهان و خون آنان در رگهایش جاری باشد می‌تواند شیران را از پای درآورد.

۷-۱-۶. شیوه پادشاهی بهرام. فردوسی مدّت پادشاهی بهرام را شصت و سه سال ذکر کرده است که نشان از علاقه او به بهرام دارد. به نقل شاهنامه، بهرام پس از نشستن بر تخت شاهی آن را از جانب خداوند دانست و او را سپاس گفت. همه را به خداپرستی، حق جویی و عدالت ورزی فراخواند. زراندوزی را سبب رنج و فقر تهیدستان دانست. از خطای مجرمان درگذشت. کسانی را که یزدگرد رانده بود همه را گردآورد و از آنان دلجویی کرد. از همه خواست به یزدان پناه ببرند چون تنها اوست که نگه دار و فریادرس است.

نکته دیگری که هر دو شاعر بر آن تأکید دارند شادخواری، شکار و زیاده روی در زن خواهی بهرام است. نظامی علت این امر را بی اعتمادی به ملک جهان می‌داند که به نوعی اندیشه خیّامی را فریاد می‌آورد:

دید کاین خیلخانه خاکی	نارد الا غبار غمناکی
خویشتن را به عشوه کش می‌داد	عیش خود را به عشوه خوش می‌داشت
ملک بی‌تکیه را شناخته بود	تکیه بر ملک عشق ساخته بود
روزی از هفته کارسازی کرد	شش دیگر به عشقبازی کرد

(هفت پیکر/۱۰۲-۱۰۳)

فردوسی نیز به همین نکته در داستانهای مختلفی که در باره حوادث زندگی بهرام آورده، اشاره کرده است.

۷-۱-۷. لشکرکشی خاقان چین به ایران در روزگار فرمانروایی بهرام. به گفته فردوسی وقتی می‌گساری، شکار کردن و زن‌بارگی بهرام از حد گذشت، به سرزمینهای مختلف خبر رسید که بهرام دل به بازی دارد و کشورداری را رها کرده است. خاقان چین سپاه عظیمی فراهم آورد و به سوی ایران حرکت کرد. بزرگان ایران آگاه شدند و با خشم و شور به نزد بهرام آمدند و او را نکوهش کردند و گفتند: تو در عوض رزم به بزم پرداخته ای. او پاسخ داد که دادار گیتی یاور من است. همه نگران بودند، ولی او پنهانی سپاه مهیا می‌کرد. با عبور لشکر چین از مرز ایران، پهلوانان برجسته را جمع کرد و با آنان به مشورت پرداخت. سپس شش هزار جنگجوی شایسته کارزار برگزید و تاج و تخت را به برادرش نرسی سپرد و به سوی آذربایجان حرکت کرد. همه گمان کردند او از جنگ گریخته و به سوی آتشکده آذرگشسپ روی نهاده است، چون در واقع به دشمن پشت کرده بود. بزرگان کشور تصمیم گرفتند فرستاده‌ای نزد خاقان بفرستند و قبل از تاراج کشور و وقوع هر حادثه‌ای، خاقان را از حمله علیه ایران باز دارند، اما نرسی نپذیرفت. چون ایرانیان ترسیده بودند، موبدی برگزیدند تا چاره‌ای بیندیشد. سپس نامه‌ای بنده وار به خاقان نوشتند

و گفتند آنچه داریم نزد تو می فرستیم، چون توانایی جنگ با ترکان نداریم. خاقان شادمان گشت و گفت به مرو می آیم و در آنجا به انتظار باژ می نشینم. بهرام سپاه دشمن را می پایید. او سربازانش را بدون بنه به آتشکده آورده بود. ناگاه چون سیل سرازیر شد و از راه اردبیل به آمل آمد و سپس به گرگان و از آن جا به شهر نسا رفت. شب و روز می تاخت. سرانجام نزدیک شهر مرو فرود آمد. بعد از یک روز استراحت به سپاه چین حمله ور شد و سرانجام خاقان به دست خزروان گرفتار آمد^۷ و سیصد تن از نامداران چین نیز اسیر شدند. او پس از آسودن در مرو به قصد بخارا حرکت کرد و بعد به آموی رفت و قصد گیتی ستانی کرد. سپس سرزمین ترکان را به آتش کشیدند. پیران و پهلوانان ترک به نزد بهرام آمدند و خاقان را گناهکار دانستند و از بهرام و سپاهیانش خواستند که خون بیگناهان را نریزند و پذیرفتند که هر سال باژی گران بپردازند. سرانجام او بزرگان چین را فرا خواند و با سنگ و گچ میلی برپا کرد و آن را خط مرزی اعلام کرد.

اما روایت نظامی در باره این وقایع نسبت به شاهنامه بسیار مجمل است و در برخی موارد با شاهنامه اختلاف دارد. در شاهنامه بعد از لشکرکشی خاقان و گرفتار آمدن او حوادث دیگری نیز نقل شده است که بیشتر جنبه تاریخی دارد و در هفت پیکر نیامده و هیچ شباهتی در این زمینه بین این دو اثر نیست. از جمله آنها می توان به این موضوعات اشاره کرد: پرسش و پاسخ فرستاده رومیان با موبدان ایرانی در دربار بهرام، سخن گفتن بهرام با درباریان در باره عدالت خواهی، نوشتن نامه به نزد شنگل و خواندن او به عدل و داد، رفتن بهرام به هندوستان به طور ناشناس در نقش فرستاده شاه ایران، پاسخ شنگل به نامه بهرام، کشتی گرفتن بهرام در بارگاه شنگل، هنرنمایی و شجاعت بهرام در هندوستان، کشتن گرگ و اژدها در هندوستان، به زنی گرفتن دختر شاه هند به نام سپینود، نامه فغفور چین به بهرام و پاسخ آن بعد از ازدواج بهرام با دختر شاه هند، گریختن بهرام از هندوستان همراه سپینود، تاختن شنگل به دنبال بهرام و شناختن چهره واقعی او، استقبال ایرانیان از بهرام در بازگشت از هندوستان، آمدن شنگل باهفت پادشاه به نزد بهرام، بازگشت شنگل به هندوستان پس از یک ماه شادی و شکار و خواندن بهرام لوریان را از هندوستان.

۸-۱. تفاوتها

۸-۱-۱. بنای خورنق. از موضوعات قابل توجه در هفت پیکر، بنای قصر خورنق و سدیر برای پرورش نیکوی بهرام توسط معمار رومی به نام سمناست که سرانجام توسط نعمان از بام قصر به زیر افکنده شد. به دنبال آن نعمان دچار عذاب وجدان شد و سر به بیابان نهاد و ناپدید گشت، اما در شاهنامه هیچ اشاره‌ای

بدین موضوع نشده است. به یقین ناپدید شدن او که به نحوی «کیخسرو زمانه خویش» گشت در عملکرد بهرام و ناپدید شدن او در پایان زندگی در غار و جاودانه شدنش در هفت پیکر بی تأثیر نیست. ۸-۱-۲. داستانهای دوازدهگانه. در شاهنامه چون پادشاهی بهرام راست گشت و با شادی قرین شد، کار بهرام پیوسته بزم و شکار و اسب و میدان و چوگان و گوی بود. سپس فردوسی دوازده داستان نغز در باره‌ی بهرام نقل کرده است که محتوای آنها بزم، شکار، عدالت خواهی، عشق ورزی و زن‌بارگی اوست و هیچ یک از آنها در هفت پیکر نیامده است.

۸-۱-۳. اوج شفقت بهرام. نظامی بر عدالت خواهی بهرام تأکید زیادی می‌ورزد. همچنین اوج شفقت و دلسوزی بهرام را نسبت به مردم در موضوع خشکسالی نشان می‌دهد. مردم در اثر کفران نعمت و ناسپاسی چنان گرفتار فقر و تنگی شدند که در اثر گرسنگی همچون ستوران گیاه می‌خوردند. بهرام فرمان داد در انبارها را بگشایند و همچنین از افراد توانا گندم بخرند و پولش را بپردازند و آن را رایگان در اختیار مردم قرار دهند. حتی در فکر مرغان و پرندگان نیز بود. اصرار داشت که مبادا کسی در اثر گرسنگی جان دهد که از جوانمردی به دور است. مردم به همین ترتیب چهار سال روزگار گذراندند و در این مدت تنها یک تن جان داد. بهرام بسیار غمگین شد و به درگاه خداوند عذرخواهی کرد. هاتفی خطاب به او گفت: چون در این مدت، در اثر حسن تدبیر تو مردم شاد بودند و تنها یک تن جان سپرد و تو به خاطر همان یک تن نگران شدی، خداوند منشوری نوشت که در مدت چهار سال مرگ از ملک تو دور شود.

موضوع قحطی و خشکسالی که نظامی آن را در روزگار بهرام یاد کرده است، از نظر تاریخی درست نیست. به روایت اغلب مورخان این خشکسالی در روزگار فرمانروایی فیروز اتفاق افتاده است. بهرام فرزندی به نام یزدگرد داشته که بعد از او به پادشاهی رسیده است. او دو پسر به نامهای فیروز و هرمزد داشت. برادر بزرگ تر، فیروز، وقتی به ملک نشست عدل و داد گسترد. هفت سال پس از پادشاهی او سرزمین عجم دچار قحطی و خشکسالی شد. به اطراف نامه نوشت که از ثروتمندان بستانند و به فقرا دهند. تهدید کرد که اگر فقیری جان دهد، به جای او ثروتمندی را خواهد کشت، ولی در آن قحطی حتی یک تن نمرد (بلعمی، ۱۳۴۱: ۹۵۳ و ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۸۳). اما نظامی این حادثه را مربوط به دوران پادشاهی بهرام می‌داند؛ چرا که بهرام را در مقام حاکمی آرمانی ترسیم می‌کند. فرمانروایی که حرکت از خودشناسی آغاز کرده و گام به گام به سوی حق شناسی و جاودانگی پیش می‌رود و نظامی برای ارائه جلوه‌ای نیکو از چنین حاکمی از تمامی ظرفیتهای بهره می‌گیرد.

۸-۱-۴. سفر بهرام به هند. بخش وسیعی از داستان مربوط به بهرام در شاهنامه به سفر بهرام به هندوستان به طور ناشناس و آنچه برای او در این سرزمین اتفاق افتاد مربوط می‌شود. اما در هفت پیکر هیچ اشاره‌ای به سفر بهرام به هندوستان نشده است. تنها از ماجرای گردآوری «مطرب» و «لعبت باز» یاد کرده و اسمی از لوری یا لولی نمی‌برد. به گفته نظامی، بهرام تعداد شش هزار از آنان را از سواد شهرها گردآورد و به جاهای دیگر فرستاد، نه این که آنها را (مطابق روایت شاهنامه) از هندوستان فرا خوانده باشد (هفت پیکر، همان: ۱۰۶).

محققان معاصر روایت سفر بهرام به هندوستان را معتبر نمی‌دانند و معتقدند که این بخش از داستان جنبه تاریخی ندارد و بیشتر افسانه است.^۸ نظامی نیز به هردلیل، چه از ترس طولانی شدن منظومه یا متهم شدن به تقلید از فردوسی و یا اینکه به این سفر اعتقادی نداشته و یا هر دلیل دیگر، از پرداختن به این سفر خودداری کرده است.

۸-۱-۵. سیر بهرام در هفت گنبد. نظامی بعد از پیروزی بهرام و شکست لشکر خاقان، حوادث مربوط به زندگی بهرام را با رویکرد و طرح دیگری دنبال می‌کند، به طوری که بیش از دو سوم روایت هفت پیکر، هیچ شباهتی با روایت شاهنامه ندارد.

بخش میانی هفت پیکر جنبه رمانتیک قوی به خود می‌گیرد و شاعر افسانه‌هایی نقل می‌کند که زندگی واقعی و خیالی در آنها درهم می‌آمیزد و به نوعی تکمیل کننده یکدیگرند؛ به طوری که جنبه تمثیلی و نمادین آن بر جنبه تاریخی و واقعی غلبه پیدا می‌کند. از این رو در باره اثر نظامی گفته‌اند: «هر افسانه‌ای به تنهایی و هر هفت تا یک جا، به حل مسئله والای شایستگی و شرف انسانی، اصلاح معنویت و اخلاق و زندگی بشر می‌پردازند» (مبارز، ۱۳۶۰: ۹۷).

بهرام در هفت پیکر با وجود طالع سعد و دنیاداری در حد کمال، بدین نکته می‌اندیشد که عاقبت از مرگ‌هایی نخواهد یافت، پس باید راه چاره‌ای بیندیشد. بهترین راه چاره، تحقق مرگ پیش از مرگ و حرکت به سوی کمال و جاودانگی است. پس باید با حقایق و معارف بیشتری آشنا شود و عروج کند. نظامی در آغاز منظومه، توصیف معراج نبی مکرم اسلام (ص) را به صورت براعت استهلال، در مقارنه با عنصر مرکزی و تداعی گرانیگاه آن آورده است و شهسواری آن حضرت (ص) از ستاره‌ای به ستاره‌ای و از رنگی به رنگ در آغاز منظومه، در واقع آموزش بهرام را در جریان داستان پیش بینی می‌کند.

حرکت او در هفت گنبد از گنبد سیاه و سیاره کیوان که نحس اکبر است و بر روز شنبه فرمانروایی دارد آغاز می‌شود و به گنبد سپید و سیاره زهره که سعد اکبر است و روز آدینه خاتمه می‌یابد؛ یعنی همه رنگها، سیارگان و زمانها را شامل می‌شود. بهرام در این مسیر تلاش می‌کند تا خود را از گردابهای زمینی

نجات بخشد و با گذر از هفت حصار به سوی آسمان بالا رود و از رهگذر این عروج به اصل نورانی خود که ورای این کره خاکی است نایل آید. چنانکه یادآور شدیم این حرکت به نوعی معراج حضرت رسول(ص) و همچنین هفت وادی سلوک را در ذهن زنده می کند و جنبه رمزی به خود می گیرد. بدین ترتیب ملاحظه می شود که حکیم نظامی در هفت پیکر طرحی نو در انداخته و در پی غرضی خاص بوده است.

۹. پایان کار بهرام در شاهنامه و هفت پیکر

طبق نقل شاهنامه بعد از شصت و سه سال پادشاهی، روزگار بهرام به سرآمد. صبحگاهی در حضور بزرگان تاج و تخت شاهی را به فرزندش یزدگرد سپرد. شبانگاهان خوابید. صبحگاه دل موبد پر از بیم گشت و با خود اندیشید که چرا شاه گیتی از خواب بر نمی خیزد. یزدگرد به نزد پدر آمد و دید که رنگ از رخسارش پریده و بر دیبای زربفت جان داده است. به گفته فردوسی او به مرگ طبیعی از دنیا رفت و شاهی بود که هرگز مانند او نبوده و نخواهد بود. اما طبق روایت اغلب مورخان، او در باتلاق یا چاهی عمیق فرو افتاد و غرق شد و هرچه گشتند او را نیافتند.^۹

روایت فرجام بهرام در هفت پیکر با نقل اغلب مورخان و همچنین شاهنامه کاملاً متفاوت است. بهرام فرمانروای ایده آل نظامی است و زندگی او از همان آغاز شگفت انگیز بوده و مرگ او نیز متفاوت و آرمانی است. نظامی تحت تأثیر فردوسی در واقعه ناپدید شدن کیخسرو، بهرام را جاودانه ساخته و به ابدیت پیوند داده است.

بهرام در آغاز هفت پیکر برای شکار گوری به تعقیب او پرداخت. داخل غاری شد و با کشتن اژدها و دادخواهی گور شایستگی خود را ثابت کرد و به گنج رسید. در پایان هفت پیکر نیز در تعقیب گوری به درون غار رفت. این بار نیز به گنج دست یافت، اما گنج جاودانگی. آنچه جستند او را نیافتند. نظامی ندا می دهد: کسی که جایگاهش بر آسمان است، نمی توان او را در زمین یافت. جسم خاکی در زمین است ولی روح، آسمانی و متعلق به عالم بالاست.

سخن پایانی

بر اساس مطالب تاریخی و روایت های مختلف، بهرام شخصیتی محبوب و مورد علاقه مورخان و شاعران از جمله فردوسی و نظامی بوده است. این دو شاعر هریک به شکلی او را برجسته می کنند. فردوسی او را یک فرمانروای تاریخی و محبوب معرفی می کند و ترسیم شخصیت او در شاهنامه بیشتر جنبه تاریخی

دارد، گرچه کم و بیش عناصر حماسی، اسطوره‌ای و بویژه غنایی نیز در داستان فردوسی به چشم می‌خورد. فردوسی هیچ رویکرد خاص و شخصی نسبت به زندگی بهرام ندارد و مانند دیگر شاهان به شرح وقایع مربوط به سرگذشت او پرداخته است و تنها او را پادشاهی بی‌همال می‌داند: «کس اندر زمانه نبودش همال» (شاهنامه، ۱۳۷۳: ۴۵۲/۷).

اما نظامی، به نوعی به مقابله با فردوسی برخاسته که در منظومه‌ای مستقل و با رویکردی خاص و متفاوت به شرح حوادث زندگی بهرام آن هم بر مبنای عدد رازآمیز هفت پرداخته است. با استناد به مطالب این مقاله، به نظر می‌رسد که نظامی کوشیده است بهرام را به عنوان یک حاکم آرمانی مطرح سازد. علاوه بر اوصاف و خصلت‌های انسانی که به او نسبت می‌دهد، مراحل را که برای نشان دادن تحوّل شخصیت بهرام طراحی می‌کند و بویژه سرانجام کار بهرام، همگی دلالت بر این دارد که نظامی به نوعی سیر و سلوک برای این شخصیت قابل بوده است که با طیّ مراحل آن توانسته است به کمال مطلوب انسان برسد و از این رو به سرمشقی برای تمام شاهان (گذشته، حال و آینده) بدل شود. به‌کارگیری عناصر تاریخی، اسطوره‌ای و غنایی در این اثر، در نهایت در خدمت آفریدن ارزش‌های اخلاقی و انسانی بوده است. او در این منظومه، با هنرمندی و بویژه زبانی کاملاً هنرمندانه، دنیا و اجتماع را به هم پیوند داده و با همه رنگارنگی‌ها و تحولات به تصویر کشیده است. نظامی چه بسا به سرگذشت خود نیز نظر داشته و می‌خواسته است راه درست و کمال را که خود تجربه کرده، پیش چشم همه مردم بویژه ممدوحش مجسم سازد. بدین ترتیب با خلّاقیت شاعرانه اثری گران‌سنگ از حیث صورت و محتوا خلق کرده که به باور عموم منتقدان بدون شک از شاهکارهای بزرگ ادب فارسی به شمار می‌رود.

یادداشتها

۱. هم چون نسیم؛ ۲- گاو سپید زرّین شاخ (که گرز بهرام را زینت می بخشد)؛ ۳- اسب سپید (که مرکب اوست)؛ ۴- شتر ماده آماده جفت گیری (که مرکب اوست)؛ ۵- گراز (که به عنوان همزاد او رو در رویش می ایستد)؛ ۶- نوجوان یا برنا که هنوز ریشش سبز نشده و پانزده سال بیش ندارد. خونسرد و خوش اندام و بلند قامت و توانا با چشم‌های درخشنده؛ ۷- پرنده اسطوره‌ای و تیز بال‌ترین پرنده آسمان با بال‌های گسترده شاهین (که تاجش را زینت می بخشد)؛ ۸- گاو نر (که شاخ‌هایش کلاخود او را می آریند)؛ ۹- بُز (که بهرام شکارش می‌کند)؛ ۱۰- جنگجوی بزرگسال، رشید و همواره مسلح (بری، ۱۳۸۵: ۹۲) ۱۱- جوانی که عاشق زنان و بسیار نیرومند است؛ ۱۲- گوزن جنگی و خوش دیدار؛ ۱۳- چون گرگ تیز دندان که با یک حمله خصم را می کشد و تند می دود (مشکور، ۱۳۶۷: ۵۵۶).

۲. ر.ک: اخبار الطوال، ۸۴-۸۵؛ مجمل التواریخ والقصص، ۷۰؛ تاریخ طبری، ۲/۶۶۲؛ آفرینش و تاریخ، ۳/۵۱۶؛ تاریخ گزیده، ۱۱۳-۱۱۴؛ تاریخ بلعمی، ۲/۹۴۰-۹۴۳؛ مروج الذهب، ۱/۲۵۶ و تاریخ یعقوبی، ۱/۲۰۰.
۳. نک: تاریخ بلعمی، ۱/۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ۱/۱۹۹؛ آثار البلاد و اخبار العباد، ۲۴۱؛ اخبار الطوال، ۷۸؛ فارس نامه، ۷۴؛ تاریخ کامل، ۲/۴۶۴ و تاریخ طبری، ۲/۶۱۹.
۴. ر.ک: مفاتیح العلوم، ۶۹؛ تاریخ عرب قبل از اسلام، ۱۱۶-۱۱۹ و راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، ۲۲۳.
۵. ابن ظفر سیسیلی در سال ۱۱۵۹م. در کتابی به نام «صولوان المطاع» یا «انگبین حاکمان» از افسانه بهرام گور خبر داده است. او این اثر را به ابوالقاسم بن علی، امیر سیسیل، پیشکش کرده است. یکی از شاهزادگان مملوک دمشق در سال ۱۳۵۵م. دستور داد که نسخه‌ای نفیس از این اثر و افسانه‌های آن با مینیاتورهایی تصویری به سبک رسمی سوری-مصری تذهیب کنند. این نسخه اکنون در کویت نگهداری می‌شود. نویسنده در سال ۱۱۶۵م. در حما واقع در سوریه، چشم از دنیا فرو بسته است. (ر.ک: بری، ۱۳۸۵: ۱۱۵).
۶. در باره مدّت پادشاهی بهرام اختلاف نظر وجود دارد. اغلب آثار این مدّت را ۶۳ سال دانسته اند (از جمله: زین الاخبار، ۷۸؛ تاریخ گزیده، ۱۱۴)؛ برخی مدّت پادشاهی او را ۲۳ سال ذکر کرده اند، (تاریخ بلعمی، ۲/۹۵۰؛ تجار بالامم، ۱/۱۵۱؛ فارس نامه، ۲۲؛ مروج الذهب، ۱/۲۱۵). در واقع جلوس بهرام در سال ۴۲۱ م. و مرگش در سال ۴۳۸ یا ۴۳۹م. اتفاق افتاده است (ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ساسانیان، صص ۵۳۶ و ۵۵۴).
۷. اغلب مورخان برآنند که خاقان به دست بهرام کشته شد و همسرش نیز اسیر گشت (نک: اریخ طبری، ۲/۶۶۲؛ اخبار الطوال، ۸۵؛ آفرینش و تاریخ، ۳/۵۱۶؛ تاریخ گزیده، ۱۱۴-۱۱۳؛ تجارب الامم، ۱/۱۴۷-۱۴۹؛ تاریخ بلعمی، ۲/۹۴۰-۹۴۳؛ مروج الذهب، ۱/۲۵۶ و تاریخ یعقوبی، ۱/۲۰۰).
۸. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: عبدالحسین زرّین کوب، تاریخ مردم ایران، ص ۴۶ و تئودور نلدکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۱۹۴.
۹. نک: الكامل، ابن اثیر، ۱/۴۷۳؛ تاریخ یعقوبی، ۱/۲۰۰؛ تاریخ طبری، ۲/۶۲۳؛ تاریخ بلعمی، ۲/۹۵۰؛ فارس نامه، ۸۲ و مآثر الملوک، ۴۳.

کتابنامه

۱. آذرنوش، آذرتاش؛ راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۲. ابن اثیر، عزالدین؛ تاریخ کامل، ج دوم؛ ترجمه سیدحسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۳. ابن بلخی؛ فارس نامه، به اهتمام گای لسترانج و آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۴. اوستا؛ ج دوم، گزارش جلیل دوستخواه، تهران: انتشارات مروارید، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.
۵. بری، مایکل؛ تفسیر هفت پیکر نظامی، ترجمه جلال علوی نیا، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۶. بلعمی، ابوعلی؛ *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمدپروین گنابادی، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
۷. بهار مهرداد؛ *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: نشر آگه، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۸. پورداوود، ابراهیم؛ *یشتها*، ج دوم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۷.
۹. پورنامداریان، تقی؛ *رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
۱۰. ثعالبی، ابومنصور؛ *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمودهدایت، انتشارات وزارت فرهنگ، بی تا.
۱۱. جاحظ بصری، ابوعثمان؛ *التاج*، ترجمه حبیب الله نوبخت، بی جا، ۱۳۰۸.
۱۲. حسینی، غیاث الدین؛ *مآثر الملوک*، تصحیح میرهاشم محدث، بی جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۱۳. خلف تبریزی، محمدحسین؛ *برهان قاطع*، ج سوم، به اهتمام محمد معین، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲.
۱۴. الخوارزمی، محمدبن احمد بن یوسف؛ *مفاتیح العلوم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۵. خیام؛ *نوروزنامه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: کتابخانه کاوه، بی تا.
۱۶. *دانشنامه‌ی جهان اسلام*؛ تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۷. دینوری، احمد بن داوود؛ *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۱۸. رستگار فسایی، منصور؛ *فردوسی و شاعران دیگر*، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۹. زرین کوب، عبدالحسین؛ *تاریخ مردم ایران*، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۲۰. سالم، عبدالعزیز؛ *تاریخ عرب قبل از اسلام*، ترجمه باقر صدری نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۲۱. شمس قیس رازی؛ *المعجم فی معایر اشعار العجم*، به کوشش سیروس شمیسا، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۲۲. طبری، محمد بن جریر؛ *تاریخ طبری*، ج دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۲۳. عوفی، محمد؛ *لباب البیاب*، به سعی و اهتمام ادوارد براون، ترجمه محمد عباسی، کتابفروشی فخر رازی، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۲۴. فردوسی؛ *شاهنامه*، تصحیح م. ن. عثمانف، به کوشش سعید حمیدیان، ج هفتم، تهران: نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۲۵. قزوینی، زکریا بن محمد؛ *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۲۶. قمی، حسن؛ کتاب تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح سیدجلال الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱.
۲۷. گردیزی، ابوسعید؛ زین الاخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۲۸. گرمال، پیر؛ فرهنگ اساطیر یونان و رم، ج اول، ترجمه احمد بهمنش، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۲۹. مبارز، ع. و دیگران؛ زندگی و اندیشه نظامی، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
۳۰. مجمل التواریخ والقصص، تصحیح ملک الشعراى بهار، تهران: کلال؛ خاور، ۱۳۱۸.
۳۱. محجوب، محمد جعفر؛ آفرین فردوسی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۳۲. مدبر، فخر؛ آداب الحرب و الشجاعة، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال، بی تا.
۳۳. مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
۳۴. مسکویه، ابوعلى؛ تجارب الامم، الجزء الاول، حققه و قدم له ابوالقاسم امامی، طهران: دار سروش، الطبعة الاولى، ۱۹۸۷ م.
۳۵. مسعودی، ابوالحسن؛ مروج الذهب، ج اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵.
۳۶. مشکور، محمد جواد؛ تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
۳۷. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ آفرینش و تاریخ، ج اول، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۳۸. ناصر خسرو؛ سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات کتابفروشی زوآر، چاپ دوم، بی تا.
۳۹. الندیم، محمد بن اسحاق؛ الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، بی جا، چاپ دوم، بی تا.
۴۰. نظامی، الیاس بن یوسف؛ هفت پیکر، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۴۱. نولدکه، تئودور؛ تاریخ ایرانیان و عرب در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، انتشارات انجمن آثار ملی، بی تا.
۴۲. النوبری، شهاب الدین؛ بهایه الارب فی فنون الادب، القاهرة: مطبعة دارالکتب المصریة، السفر الخامس عشر، ۱۳۶۴ هـ.ق.
۴۳. یعقوبی، ابن ابویعقوب؛ تاریخ یعقوبی، ج اول، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲.

